

ظهور امپراتوری نوین روسیه و خطر تجزیه ایران

چشم اندازی به موضوع

اکنون همه نگاه ها به کرملین، این دور دست، یعنی در تقاطعی که در طول چند سال اخیر پیرامون ایران و بحران هسته ای ایران، متقاضیان و مذاکره کنندگان متعددی را پذیرا بوده، دوخته شده است، آیا آنگونه که مقامات جمهوری اسلامی ایران بویژه عناصر مهم در دستگاه دیپلماسی دولت نهم فکر می کنند و می گویند، سیاست سازان کرملین با نهایت صداقت و شهامت در پی اعتلای ایران و ایرانیان هستند؟! آیا حقیقتاً آیات و روایات پترکبیر مربوط به ایران از اندرونی های کاخ کرملین رخت بر بسته و نگاه اهریمنی و ضد ایرانی در اطاقک های پی در پی از پس حصار بلند کرملین رفته شده است؟!

نهایتاً سوالی که باید به پاسخ آن پردازیم این است که در این داد و ستد اهریمنانه پیرامون نفی حفظ یکپارچگی ایران، آیا مقامات سیاسی کرملین و در راس آن ولادیمیر پوتین، به کدام یک از پیام و نداها گوش می کنند؟ آیا پیشنهاد سیاستمداران آمریکایی را که سعی دارند بسته "دلربایی" به کرملین بدهند که بخشی از "معامله بزرگی" جهانی میان روسیه و آمریکا است را مورد اجابت قرار می دهند و یا اینکه "هدیه واقعا سلطانی" با نرخ مشخص "50 میلیارد" دلاری دولت غیر منتخب و آشیان و مأمون زایش تروریستها یعنی عربستان سعودی و دیگر دولت های غیر دمکراتیک ریز و درشت عربی - که مدعی پاره ای از کشور ایران هستند - را دنبال خواهد کرد؟!

و یا اینکه وصایای بنیانگذار امپراتوری روسیه قدرتمند "پتر کبیر" را که فرمان داده بود "باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سر آنرا از پا در آورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان رساند." را مورد به مورد به مرحله اجرا می رساند؟

و یا شاید هم اینکه کرملین جانب حقیقت را پیش گرفته و واقعیات تاریخی مربوط به جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس را بدون کوچکترین دخل و تصرف به اطلاع افکار عمومی می رساند. برای باز شناسایی این بحث دشوار که حیات و ممات کشور ایران به آن گره خورده است، نگاهی به تاریخ ایران و روسیه که در نخستین قرار داد استعماری این کشور با ایران در عهد نامه سان پترزبورگ در اوت 1723، تبلور یافت، ضروری است.

روسیه تزاری و صدمات آن بر ایران

آنزمان که شاهان هوسباز، مردان کاردان را یکی پس از دیگری از میان برداشتند و یا چونان امام قلی خان، سردار بزرگ ایرانی، - کسیکه متجاوزان بیگانه همچون پرتغالی ها را در ژانویه 1622 از ایران بیرون راندند، - خود و تمامی اعضای خانواده شان راهب قتل رساندند و آنگاه دیوانیان و صاحب منصبان و بعضاً به همراهی برخی از روحانیون نا آشنا به امور سیاسی، کشورداری و دیپلماسی بین المللی، جای آنها را بی درنگ گرفتند؛ متعاقباً دیوان و بدان بفکر افتادند تا پاره ای از کشور ایران را برای خود بستانند؛ محمود بن میرویس افغان (محمود افغان) در این میانه بنای تاخت و تاز به ایران را گذاشت و در سال 1722، به حکومت شاه سلطان حسین در ایران پایان داد و تاج شاهی او را بر سر خود نهاد. از سوی دیگر امپراتوری روسیه تزاری نیز که شاهد حادثه بود، از فرصت پدید آمده استفاده کرده و هنگامیکه شاه سلطان حسین، - شاه بی کفایت و بی درایت ایران، - بواسطه فرزند خود طهماسب دوم، اسماعیل بیک را به دربار پتر کبیر می فرستد؛ تزار روسیه در قامت انسانی و نوع دوستی و چونان همسایه ای شریف، در قرار داد سان پترزبورگ در 25 اوت 1723، کرانه های غربی دریای خزر تا خطه سرسبز گیلان را در برابر حمایت از شاه ایران در مقابل بیرون راندن قوای افغان از ایران، مطالبه می کند.

اما طولی نکشید که آشکار شد، امپراطور روسیه نه تنها اقدامی، که خود قول مساعد آنرا داده بود، انجام نمی دهد، بلکه در کمال حیرت و ناباوری ایرانیان، خود وی تیشه بر ریشه ایران و ایرانیان می زند. پتر کبیر که بی هیچگونه پروایی امیال خود را پیرامون همسایگانش بیان می داشت، همواره خواستار ایرانی ضعیف و محتضر بود.

باری ایران ضعیف و از پا در افتاده، همواره امیال و خواستگاه های مادی امپراتوری روسیه تزاری را تامین می کرد. بنابراین امپراتوری که در هر ضلع خود در حال توسعه طلبی بود، ضربات مرگبار بی شماری را بر بیکره بی رمق ایران، که حاکمان و مدیران ناکارآمدی بر آن حکومت می کردند، وارد آورد، لاجرم هر روز بر

اساس اندرزه‌های پتر کبیر، مقدمات ضعف و استیصال بیشتر ایران را در سطح داخلی و منطقه ای فراهم می آورند.

شکست ایران در جنگ اصلاندوز ، فتحعلی شاه قاجار را مجبور کرد تا تن به صلح زبوحانه ای با امپراتوری روسیه تزاری دهد. و روسیه تزاری و بریتانیا کبیر! با تحمیل قرارداد گلستان در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳، گرجستان، داغستان، باکو، دربند، شروان، قریاغ، شکئی، گنجه ، موقان و قسمت علیای طالش همچین حق کشتیرانی در دریای خزر را در حوزه قلمرو خاک خود درآورد.

عهدنامه ننگین گلستان سبب گردید تا برای نخستین بار مرزهای جغرافیایی ایران تغییر فاحش کند و تمام نواحی حاصلخیز در شمال رود ارس به دست امپراتوری روسیه تزاری بیافتد.

در سال 1826 دوباره درگیری ها میان نیروی دوطرف آغازیدن گرفت و در این جنگ - که در حاکمیت ایران از نیروهای کاردان و آگاه پاکسازی شده بود- سپاه ایرانی نیز شکست بسیار سختی خوردند که حاصل آن تحمیل عهدنامه ننگین دیگری به ایران بود.

در پایان جنگهای دور دوم ایران و روس ؛ در 21 فوریه 1828، در روستای ترکمنچای قرار داد تحمیلی صلحی در 16 فصل بین نمایندگان دولت روسیه تزاری و ایران منعقد گردید که آثار مخرب سیاسی ، اقتصادی و ... جبران ناپذیری برای ایران به بار آورد .

چندی نگذشت که مقامات روسی مدهوش سرزمین های خاوری دریای خزر گشتند، و این خواستن نیز معنای به غیر اشغال و تصاحب در پی نداشت و با این تمهیدات بود که امپراتوری روسیه تزاری اهداف شوم استعماری خود را با حمله و چنگ اندازی به مرزهای شرقی ایران در قرارداد ننگین آخال تکرار کردند. بدین ترتیب امپراتوری روسیه تزاری که در پی تصاحب و تسلط بر گستره ترکستان و بخش های خاوری دریای خزر بود، توانستند در تاریخ 14 دسامبر 1881، این نواحی حاصلخیز را به خاک امپراتوری خود اضافه کند و از آن پس این نواحی نیز چونان مناطق دیگر در عهد نامه های ننگین گلستان و ترکمنچای از ایران جدا گردیده و به خاک این امپراتوری اضافه گردید.

اما مقاصد اصلی امپراتوری روسیه تزاری تنها به این مناطق محدود نبود، بلکه کارپردازان این امپراتوری قصد داشتند تا از این طریق بعنوان پلاتفرمی استفاده کرده تا بلکه بتوانند نواحی حاصلخیز شرقی ایران را نیز ضمیمه خود سازد. آنها در این زمینه از سیاست خاصی پیروی می کردند، روسها می خواستند تا با تحمیل سیاست سرزمین سوخته، این مناطق را ورشکسته کرده و سپس آنها را به سهولت به سرزمین های خود منضم کنند.

لرد کرزن، نایب السلطنه و وزیر امورخارجه امپراتوری بریتانیا در این باره نظر می دهد و معتقد است : " روسها در ضمن انعقاد قرارداد مرزی اولاً کوههای بلند مرتفع سرحدی را در مرز خودشان انداختند، سپس سرچشمه رودخانه‌ها را نیز جزء خاک روسیه ثبت کردند که هر وقت اراده نمایند آب را از روستاهای ایران قطع کنند و در نتیجه محصول خراسان را تباہ سازند. "

از آن پس حاکمان روسیه تزاری هر گاه و بیگاه تقاضاهای خود را یکجا به شاهان بی لیاقت - اماغره - ایران که تنها به فکر حرامسراهای خود بودند، تحمیل می کردند، که بعضاً مهمترین موارد آنها از این قرار است:

امتیاز شیلات توسط استیان لیانازوف روسی

تشکیل نیروی فزاق در ایران

امتیاز انحصار کشتیرانی در شمال ایران

امتیاز تاسیس بانک استقراضی روس

امتیاز قرارداد گمرکی ایران

قرارداد نفت شمال ایران توسط آکاکی مددویچ خوشتاریا

باری این نمونه هایی است که تزارهای روسی و یا وابستگان و نمایندگان آنها توانستند از شاهان ضعیف و بی اراده قاجاری کسب کنند.

این تنها دولت استعماری روسیه تزاری برجا مانده از پترکبیر نبود که در صدد بی جان و بی رمق کردن ایران و سپس بلعیدن آن بود، بلکه استعمارگر شهره دیگری نیز چون بریتانیای کبیر، با همکاری مستمر با روسیه تزاری می پرداخت تا ایران و ایرانی هر روز خمیده و خمیده تر شود.

در تمامی این مراحل دولت روسیه تزاری همکاری نزدیک و صمیمی دولت بریتانیا را نیز همراه خود داشت. در قرار داد ننگین گلستان، در حقیقت معمار اصلی آن کسی نبود جز سرگوراولی سفیر انگلستان که تلاش های فراوانی را برای اجرای عقد این عهد نامه شرمگین بخرج داد.

در قرارداد خفت بار ترکمانچای نیز بازم حضور موثر سرجان مک دونالد، سفیر انگلیس را می بینیم که در مجلسی در قریه ترکمانچای (در اردوگاه ژنرال پاسکویچ) تمامی میوه های رسیده را به دامان روسیه

می ریزد تا مگر روسیه تزاری را متقاعد سازد هوس تسخیر هندوستان نکرده و بدین ترتیب خود را با میوه های شیرین تصاحب شده قفقاز بسنده دارد.

باری بدین ترتیب، جغرافیای امروز ایران، حاصل مشارکت دو قدرت استعماری قرن نوزده، و بیستم میلادی میان دو امپراتوری مخوف برای ایران و ایرانیان بود. بنابراین حاصل این اقدامات "گستره سرزمین‌های جدا شده از ایران در قراردادهای شوم استعماری در دوران قاجاریه 3 میلیون و چهارصد و سیزده هزار کیلومتر مربع." رسید. اما باز هم، دیدگان طمع آمیز آنها به این حجم کفایت نمی کرد، بلکه آنها باقی مانده ایران با تمامی منابع و منافع آنرا بکل طلب می نمودند. شاهان بی تدبیر قاجاری که علایق آنها به حرامسراها بیش از آرامش ایران و آسایش ایرانیان بود. در گوشه نشسته بودند و چون پایگاه مردمی نداشتند و مردم را تنها رعایا خطاب می کردند آنگاه که ایران بی رمق شد دو استعمار پیر - روسیه و بریتانیا - دست در دستان یکدیگر نهاده و ایران را در دو قرداد نگین 1907 و 1915 با تمامی منابع و منافع آن میان خود تقسیم کردند.

تاسیس اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی و صدمات آن بر ایران با فروپاشی امپراتوری تزاری روسیه - نیکلای دوم - و سپس سربرون آوردن حکومت بلشویکی اتحاد شوروی، درب باز هم بر همان محور استعماری گذشته خود چرخید و نصایح شیطان‌ی پتر کبیر در امور ایران بر فراز رهبران و اجاره نشینان کاخ کرملین باقی ماند. اگر تا دیروز با پشتوانه توپخانه بارانوف و شوشکاهای روسی، به فرمان رهبران نظامی چونان ژنرال‌ها تستسیانوف، پاسکوویچ و لیاخوف‌ها به قتل و عام آزادخواهان و مردمان بیگناه می پرداختند تا با زور اسلحه و شمشیر بر ایران و ایرانیان - که هیچگاه در طول تاریخ درخشان خود زور را بر نمی یافتند - فائق آیند و بدینوسیله با به یغما بردن منابع و منافع آن بر آنها سلطه داشته باشند، نتیجه ای در خور توجه نمی داد، لاجرم پس از وقایع سال 1917 و کمترین 1921 باکو، مستولین و کارشناسان روسی کوشیدند تا با طرح شعارهای پرطمطراقی چون سوسیالیسم و برابری، در میان ایرانیان شکاف انداخته تا مگر در این میانه کسی یا کسانی ضعیف النفس وابسته یافته تا بدین ترتیب بتوانند مطامع و منافع مسکو در ایران را به پیش برند.

شوروی و صدمات ایران از جنگ جهان دوم در جنگ جهانی دوم برعلیه فاشیسم جهانی، ایران پل پیروزی لقب گرفت، این لقب تشریفاتی نبود، در این فرآیند ایران و ایرانیان در مبارزه جهانی با فاشیسم از خود، خود گذشتگی های فراوانی بخرج دادند، لیکن قوای متفقین نه تنها قدردان ایران و ایرانیان نگردیده، بلکه در کمال ناباوری شروع به تضعیف ایران و ایرانیان کردند، یعنی همان‌ها که در میانه شعله های این جنگ متحمل هزینه های گزاف مادی و جانی شده بودند. اما با کمال تأسف و ناباوری در پایان جنگ جهانی دوم، نه تنها قدردانی لازمه را از ایران و ایرانیان بعمل نیاوردند، بلکه روس‌ها که متعهد شده بودند شش ماه پس از خاتمه جنگ جهانی، ایران را تخلیه خواهند کرد نه تنها این کار را نکردند، بلکه در نگاه ناباورانه، آذربایجان ایران را تجزیه کردند و در قرارداد قوام - سادچیکف، انحصار نفت شمال ایران را مطالبه می کردند، که به هیچ یک از اصول مترقی سوسیالیستی که خود از آن سخن می گفتند، مطابقت نمی کرد.

روسیه تنها به پول فکر می کند فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر 1991، به تشکیل گروه اولیگارش‌ی جدیدی در روسیه انجامید، باز هم متأسفانه ملاحظه گردید که آموزه های استعماری پتر کبیر همچنان در جای جای کاخ کرملین در اهتزاز است، و اجاره نشینان کرملین همچنان در جهت حفظ منافع خویش، موظف به پیروی از آن دکترین می باشند.

مقامات جمهوری اسلامی ایران همانند هر حکومت تمامیت گرا، که تکیه بر بیگانگان را بر اراده ملی ترجیح می دهند، و آنان را حامی خود می دانند، همواره چشم و امید خود را به مقامات کرملین دوخته بودند و از این رو بود که عالترین مقامات جمهوری اسلامی ایران خواستار اتحاد استراتژیکی با مسکو بودند، بطور مثال وقتی که الکساندر ماریاسوف، سفیر جدید روسیه در تهران معرفی شد، هاشمی رفسنجانی به ملاقات با او شتافت و از زبان خود با ماریاسوف پیشنهاد اتحاد استراتژیک ایران، روسیه و چین در برابر آمریکا را داد و در ادامه افزود: " این اتحاد استراتژیک می تواند وزنه ای در برابر آمریکا و غرب باشد و شرایط بین المللی را متعادل سازد."

حال آنکه هیچ امید و امیدواری نه تنها از کرملین بر نمی خیزد، بکله برعکس تمامی دوستان و نزدیکان روسیه حتی برادران اسلاو وی، حاکمان اولیگارش‌ی روسیه را افرادی بسیار مادی و خطرناک می بینند. که تنها بر پایه اندرزه‌های پتر کبیر، در پی تصاحب منابع و منافع هستند. این امر پدید نمی آید تا مگر کشوری ضعیف و فاقد پایگاه مردمی باشد. اسلوبودان میلوسوویچ رئیس جمهوری سابق یوگسلاوی نیز یکی از آنها بود که پس از سقوط از اریکه قدرت، در مصاحبه ای از داخل سلول خود در زندان لاهه هلند

لب به سخن گشود و در باره خیانت های روسیه نسبت به دولت و کشور خود با حسرت گفت: " روسیه به من خیانت کرده است." او در ادامه متذکر شد " اولین کسانی که مرا تنها گذاشتند دوستان قدیمی من از جمله روسها بودند." میلوسوویچ انگیزه های مادی حاکمان کرملین را در این میان بر می شمرد که " روسها با شروع روند جهانی شدن [اقتصاد] به من پشت کردند که البته مسکو با خیانت به من و ملت صرب در واقع به خودش خیانت کرد."

ضمناً نباید فراموش کرد وقتی که " روسیه با وضع عوارض گمرکی یکصد و هشتاد درصدی در ازای صادرات نفت به بلاروس مشکلاتی درنماین انرژی این کشور که از متحدان استراتژیک مسکو محسوب می شود" اعمال کرد، الکساندر لوکاشنکو رئیس جمهور بلاروس در واکنش به این اقدام برادران اسلاو خود در کاخ کرملین گفت: باری اکنون " روسیه تنها به پول فکر می کند."

حاکمان اولیگارش‌های روسیه و تهدید ایران در دوران پس از اتحاد شوروی و آنگاه جای گرفتن حاکمان اولیگارش‌های نو کاسه از میان خرابه های حزب کمونیست آن کشور، نچواهای خطرناک و شومی پیرامون ایران از مسکو به گوش می رسید. ولادیمیر ولفوویچ ژیرینوفسکی، رهبر حزب لیبرال دمکرات روسیه، بدون هیچگونه شرم و هراسی در کتابش نوشت: " روزی فرا خواهد رسید که سربازان روس چکمه هایشان را در اقیانوس هند خواهند شست " او همچنین در مصاحبه با کوریه دلا سرا پرتیراژترین روزنامه ایتالیایی می گوید: " سرنوشت روسیه در جنوب بازی می شود. با غرب هیچ مشکلی نداریم. اروپای غربی می تواند همچنان تمام آفریقا را به عنوان منطقه نفوذ خود نگه دارد. ایالات متحده می تواند در آمریکای جنوبی با خیال راحت بماند و ژاپن دو قاره آسیای جنوب شرقی و استرالیا را برای خود نگه دارد. ولی روسیه به سه سرزمین نیاز دارد: ترکیه، ایران، افغانستان. همه نوع حساب در رفته منطقه نفوذی بسیار محدود."

اکنون حاکمانی که در روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی به قدرت رسیده اند و با اختلاس و چپاول های عمومی به سرمایه های افسانه ای دست یافته اند؛ البته اشتهای سیری ناپذیر آنها، این گروه را به خارج از مرزهای خود از جمله به نفت و گاز دریای خزر و خلیج فارس هدایت کرده است. باری همو است که امیال تمام و کمال پتر کبیر را برای روسیه امروز بروز می دهد. روزنامه کیهان چاپ جمهوری اسلامی ایران گزارش می دهد، ژیرینوفسکی در یکی از سخنرانی خود، که چندی پس از حمله آمریکا به عراق انجام گرفت، به آمریکا اعتراض و سپس پیشنهاد تقسیم منابع نفت و گاز منطقه خاورمیانه را می کند، این روزنامه می نویسد: ژیرینوفسکی " ضمن انتقاد از حمله نظامی آمریکا به عراق، هدف از این اقدام را تصرف منابع نفت این کشور خواند و در عین حال [او] خواستار تقسیم منابع و ذخایر نفت خاورمیانه بین این کشور و روسیه شد." روزنامه ایبوستیا در گزارشی روشنائی بیشتری بر قسمت تاریک این موضوع افشاند. این روزنامه نزدیک به دولت پوتین می نویسد: " سیاستمداران آمریکایی سعی داشتند پیشنهاد "دلربایی" به مسکو بدهند. طبق اطلاعات مندرج در رسانه های آمریکایی، این پیشنهاد بخشی از "معامله بزرگی" است که در آن باید تصمیم به حل مسئله کوزوو و ایران نیز گنجانده شوند.

دریای خزر حلقه گمشده منافع ایران ایرانیان همواره قدیمی ترین ساکنان دریای خزر را تشکیل می داده اند، در تمامی متونی که از ایام باستان تا به قرن 18 میلادی برجا مانده است دلالت بر آن داشته که ایرانیان یکی از طرفهای اصلی در این مناطق بوده اند. امپراتوری روسیه تزاری که سیاست استعماری آبهای گرم و پیشروی به سوی خلیج فارس را در سر می پروراند شروع به پیشروی به سوی جنوب کردند و در این میان همسایه خود به خودی ایران گردیدند. این کشور برای نخستین بار در قرار داد سان پترزبورگ در اوت 1723، که بخشی از آن مربوط به دریای خزر بود، طرف مقابل ایران در حوزه دریای خزر معرفی گردید. در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست میلادی، دریای خزر عملاً تحت حاکمیت امپراتوری روسیه تزاری قرار گرفت و در مقابل، حاکمیت ایران بر دریای خزر محلی از اعراب نداشت اما با وقوع انقلاب سوسیالیستی در اکتبر 1917، و پدیدار شدن نظام اتحاد شوروی، و سپس لغو تمامی معاهدات استعماری روسیه تزاری، دریای خزر در دو قرارداد مودت و دوستی ایران و اتحاد شوروی در فوریه 1921 و سپس در سال 1940 تحت حاکمیت مساوی و مشاع دو کشور قرار گرفت. با فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر 1991، کشورهای آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان نیز به

همسایگان دریای خزر پیوسته و تعداد کشورهای ساحلی از دو به پنج کشور افزایش یافتند. اما از منظر حقوق بین‌الملل و براساس کنوانسیون "وین" هرگاه بخش یا بخش‌هایی از سرزمین کشوری تبدیل به یک یا چند کشور جدید شود، این کشورها ملزم به اجرای تعهدات پیشین هستند، اگر چه روسیه در 21 دسامبر 1991، در کنفرانس آلمانی قزاقستان تمامی تعهدات حقوقی اتحاد شوروی را پذیرفت، اما طولی نکشید که برخی از کشورهای تازه استقلال یافته و همچنین در راس آن روسیه جهت تدوین رژیم حقوقی جدید این دریا، دیدگاه‌های خاص خود را مطرح کرده و درصدد پیمانال کردن حقوق ملی ایران در این حوزه شدند و حقوق قانونی ایران که 50 درصد از منافع کل آن بود با دخالت‌های مستقیم کرملین به 13 درصد کاهش یافت.

این رویداد که به تضييع حقوق ملی ایران از سوی مسکو منتهی گردید مورد اعتراض فراوانی قرار گرفت اما بدلیل فضای بسته در داخل کشور و محاسبات غلط مقامات جمهوری اسلامی ایران مبنی بر برخورداری از حمایت بی‌شائبه روسیه در مقابله احتمالی با حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، سبب به محاق رفتن اصل این خبردر رسانه‌های همگانی جمهوری اسلامی ایران شد، رویکردی که می‌تواند منافع ایران را تحت خطر بی‌ بازگشتی قرار دهد.

افشای این خبر باعث نگرانی گسترده‌ای در میان ایرانیان و نیروهای ملی پالاخص جبهه ملی ایران شد، این نیروها بودند که اعتراض بلند و استوار خود را نسبت به این ستم ملی آشکار ساختند. جبهه ملی ایران با انتشار اطلاعیه‌ای در تهران به تاریخ 15 اکتبر 2007 نسبت به آن اعتراض گسترده‌ای را به انجام رسانید.

مطامع کشورهای عربی غیر دمکرات منطقه در خلیج فارس این تنها خطر قدرتهای استعماری دیروز و امروز نیستند که برای اندیشه‌های اهریمنانه و جنگ افروزانه خود، مهندسی جنگ، اشغال و غارت منابع طبیعی و حاصل دسترنج ایرانیان را به رشته تحلیل و ترسیم می‌کشند، بلکه دولت‌های غیر دمکراتیک و دست‌نشانده دیگری نیز- به نیابت از دولت‌ها حامی خود- در منطقه بنحو آشکاری اعلام آمادگی می‌کنند تا در این سناریوی خوفناک به ایفای نقش پردازند. از این روی است که هر بد اندیشی که چشم طمع به ایران را داشتند، انجمن کردند تا در صدد دست یازیدن به افکار و امیال بد اندیشانه و اهریمنانه خود باشند.

قطعاً هیچکدام از آنها به اندازه حاکمان جزم اندیش عربستان سعودی، که مأمین و آشیان تولید رادیکالیسم و تروریسم با انبانی انباشته از زر و سیم نامشروع است، پرنگ تر نیست، این حاکمان غیر منتخب به ملاقات اغلب رهبران غربی از جمله رهبران آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در گروه 5+1 رفتند. تا آنان را در این مرحله زمانی ترغیب به حمله به ایران کنند، و آنگاه که مانع روسیه را در برابر خود حس کردند با پیشنهاد "هدیه‌ای واقعاً سلطانی" به ارزش 50 میلیارد دلار؛ ره به روسیه پیش می‌گیرند، تا بلکه کاخ نشینان کرملین را نیز راضی به حمله به ایران کنند.

آقای وین وایت که تا مارس 2005 معاون اداره اطلاعات و پژوهش بخش خاورمیانه و جنوب آسیای وزارت خارجه آمریکا را عهده دار بود، در مصاحبه‌ای با دفتر بی‌بی‌سی در واشنگتن در باره علاقه رهبران غیر دمکراتیک کشورهای کوچک عربی در ترغیب آمریکا به جنگ تمام عیار با ایران می‌گوید: "واشنگتن پیام‌های متفاوتی از دولتهای اعراب شنیده است. من هفته پیش که در دبی بودم نه از مقام‌های رسمی بلکه از یکی از دوستان [آمریکایی خود] که از کشورهای مختلف دیدن کرده بود شنیدم که برخی از کشورهای عربی از آمریکا خواسته‌اند که تاسیسات اتمی ایران را نابود کند زیرا آنها ایران اتمی را بسیار خطرناک می‌دانند."

او همچنین در ارتباط با کشورهای بزرگتر عربی که تجزیداً اشاره‌ای به عربستان سعودی است،- و خود را قیم مسلمانان و اعراب و کشورهای عربی خاورمیانه می‌دانند- اضافه می‌کند: "کشورهای بزرگتر که رقابت بیشتری با ایران احساس می‌کنند از هر اقدامی که موجب تضعیف این کشور در خلیج فارس شود، حمایت می‌کنند."

به همان ترتیب یک مسئول بلند پایه آمریکای دیگر نیز در این ارتباط خبر می‌دهد که "برخی سران عرب به‌ویژه در خلیج فارس، بارها بوش را به برخورد نظامی با ایران تشویق کرده‌اند."

حال نقش کشورهای بزرگ و درشت‌تر در این میانه چگونه است؟! روزنامه کامرسانت چاپ مسکو منتشره در روز جمعه 15 فوریه 2008، در گزارشی پیرامون این موضوع، اطلاعات جالب توجهی می‌دهد و در این ارتباط می‌نویسد: "شاهزاده "سعود الفیصل" وزیر امور خارجه عربستان سعودی روز گذشته در مسکو تلاش کرد که "ولادیمیر پوتین" رئیس جمهور روسیه را متقاعد کند که تلاش ایران می‌تواند منجر به بی‌ثباتی جدی اوضاع در خاور نزدیک شود. ریاض در مقابل متوخص [متوقف] سازی روابط روسیه و ایران، وعده می‌دهد

که تسلیحات بسیاری را از روسیه خریداری کرده و طی 5 سال حجم مبادلات تجاری را تا 50 میلیارد دلار برساند.

ایده اصلی در طرح گسترده نجات خاور نزدیک از "تهدیدات ناشی از ایران" که توسط مقامات عربستان تنظیم شده، این است که روسیه از همکاری های آتی با تهران امتناع کند که این در درجه اول باید مربوط به همکاری های گسترده در زمینه هسته ای و نیز همکاری های فنی و نظامی شود. این طرح همچنین در نظر دارد که مسکو در شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی از کار دائم خود برای دفاع از ایران در برابر فشار از سوی غرب امتناع کند. عربستان متوجه است که مسکو در صورت حمایت از این طرح، متقبل هزینه های بسیاری هم از نظر مالی و هم معنوی خواهد شد و از این رو در عوض به هدیه ای واقعاً سلطانی به روسیه می دهد... ریاض قصد ندارد کار را به قراردادهای نظامی محدود کند. عربستان عملاً مشارکت استراتژیک اقتصادی را به روسیه پیشنهاد می دهد. پیشنویس این سند در نظر دارد که طی پنج سال آینده مبادلات تجاری دو جانبه و حجم سرمایه گذاری های متقابل به 50 میلیارد دلار برسد (در سال 2006 مبادلات تجاری روسیه و عربستان سعودی به 250 میلیون دلار نیز نمی رسید).

رهبران روسیه و عربستان در کاخ سلطنتی ریاض تنها به عدالت و حقیقت فکر کردند!! ریاض مدتها بود که در تلاشی مضاعف، قصد داشت تا به هر ترتیبی که ممکن است، نظر مساعد مقامات کرملین بویژه رئیس جمهوری این کشور، ولادیمیر پوتین را به خود جلب کند. این کشور در ماه فوریه 2007 این نزدیکی گسترده را بوجود آورد، هواپیمای روسی حامل پوتین و هیأت همراه او پس از عبور از آسمان ایران و پس از گذر از فراز خلیج فارس در ریاض فرودشست و هیأت همراه رئیس جمهوری روسیه مورد استقبال گرم و صمیمی از سوی عبدالله بن عبد العزیز، پادشاه عربستان سعودی قرار گرفت و پس از گفتگوها و رد و بدل شدن علایق و مطالبات هر یک از دولتین از یکدیگر احساس تأمل و تفاهم بسیار گسترده ای فراهم آمد.

هنگامیکه احساس شد این تفاهم و تأمل به نقطه نهایی خود رسید، پادشاه عربستان سعودی روز یکشنبه 12 فوریه 2007 نشان عالی دولتی این کشور را که به نام نشان "عبد العزیز" معروف است در کاخ سلطنتی ریاض به "ولادیمیر پوتین" اعطا نمود. پادشاه عربستان هنگام اعطای این نشان به ولادیمیر پوتین گفت: " این نشان [تنها] به دوستان واقعی عربستان اعطا می شود". آنگاه ولادیمیر پوتین ابراز امتنان کرده و آن هدیه کوچک سلطانی را نشان افتخار دانسته و در عوض تأکید کرد که تنها " روسیه دوست واقعی شماست " آنگاه که نگاه شرکت های لوک اوپل و گاز پروم با میدان های نفتی عربستان معطوف مانده بود، پوتین این ندا مناسب را به پادشاه عربستان رساند و گفت که " امکانات بسیاری برای توسعه روابط وجود دارد "

هنگامیکه امیال کرملین در این حوزه برآورده شد رئیس جمهوری روسیه به پاس احترام و قدردانی از پادشاه عربستان سعودی گفت: " ملت های ما روابط دیرینه ای دارند که به برکت تلاش های شما عمیقاً بهبود یافته است " آنگاه عبدالله بن عبد العزیز، پادشاه عربستان سعودی از پوتین تشکر کرد و خطاب به وی گفت: " شما با عملکردهای خود ثابت کردید که یک رهبر و انسانی هستید که به عدالت و حقیقت علاقمند می باشید "

کرملین و همراهی برای بازگرداندن سه "جزایر ایرانی" به امارات متحده عربی !! در ماه آوریل، هجده کشورعربی در بیانیه پایانی اتحادیه پارلمان های عرب، در روز پنجشنبه 12 آوریل 2008، ادعای امارات را پیرامون مالکیت جزایر ایرانی تنب کوچک، بزرگ و ابوموسی بار دیگر تصدیق نمودند.

در ماه مارس همان سال نیز سران اتحادیه عرب در دمشق جمع شده و عمرو موسی در سخنرانی افتتاحیه اجلاس نیز خواستار حل سریع موضوع "جزایر اماراتی" شد. " عمرو موسی، دبیرکل اتحادیه عرب نیز در افتتاحیه این اجلاس خواستار مذاکره فوری ایران و امارات متحده عربی در مورد "جزایر اماراتی" و یا ارجاع موضوع به دادگاه بین المللی [لاهه] شده بود. " جالب آن است که این سخنان " در حالی بیان شده که منوچهر متکی، وزیر خارجه ایران نیز در اجلاس حضور داشته است. " و وقتی سران اتحادیه عرب با خونسردی وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران مواجه شدند، پا را فراتر از این حد گذاشتند و حملات بر علیه ایران شدت و فزونی بیشتر گرفت. و این سران غیر منتخب در نهایت با صدور بیانیه پایانی خود در اجلاس سران اتحادیه عرب در دمشق، نام "جزایر ایرانی" را به "جزایر اماراتی" تغییر دادند.

این رویکرد نمی توانست بدون اطلاع و موافقت قبلی کشورهای غربی از جمله انگلستان و آمریکا باشد، بنابراین مقامات غیر دمکراتیک اماراتی نیز به نکوئی می دانست که در این میانه نیز باید با یک " هدیه ای

واقعاً سلطانی " به آستان کرملین بروند.

بدین ترتیب عبدالعزیز عبدالله غیر، رئیس مجلس مشورتی امارات در روز 20 مه 2008، به مسکو رفت تا بر سر ادعای حاکمیت امارات بر جزایر سه گانه ایرانی، با مقامات روسیه گفتگو کند. عبدالعزیز عبدالله غیر پس از بازگشت از پایان سفر رسمی چهارروزه ای خود در روز شنبه 24 مه در جمع خبرنگاران گفت: " در دیداری که با سرگئی میرونوف، رئیس مجلس فدرال روسیه [رئیس مجلس سنای روسیه] داشته، آقای میرونوف تأکید کرده که جزایر سه گانه باید به امارات بازگردانده شود. به گفته رئیس مجلس مشورتی امارات، سرگئی میرونوف وعده داده که پیشنهاد خواهد داد هیئتی در مجلس فدرال متشکل از نمایندگان عضو گروه دوستی ایران و روسیه و گروه دوستی روسیه و جهان عرب تشکیل شود که نماینده ای نیز از مجلس مشورتی امارات در آن حضور یابد و این هیئت، ادعای امارات بر جزایر سه گانه را با ایران مطرح کند."

سایت بخش فارس العربیه که وابسته به سایت خبری العربیه که بخشی از گروه چند رسانه ای « M B C » متعلق به یک سرمایه دار اهل عربستان سعودی است و مقر آن در دویبی قرار دارد، در گزارشی در این باره می نویسد: " وام خبرگزاری رسمی امارات عربی متحده از قول آقای غیر گفته است که روسیه در پاسخ به این درخواست امارات عربی متحده، موافقت کرده است که بین دو کشور میانجی گری کند و به ایران گوشزد کند که میان ایران و امارات بر سر این مسئله مشکل وجود دارد. همچنین رییس شورای مشورتی امارات مدعی شده که "سرگئی میرونوف" رییس مجلس سنای روسیه از ادعای امارات بر جزایر سه گانه حمایت کرده است. ادعای امارات عربی متحده بر مالکیت این جزیره ها از حمایت دولتهای عرب دیگر نیز برخوردار است."

بدین ترتیب، سناریو اهریمنی اهریمنان به نطقه ای از مراحل پایانی خود دست یافت که حاکمیت قانونی و طبیعی ایران بر بخشی از سرزمین های خود و همچنین ایرانیان که قرن های متمادی است در آن سامان به زندگی و بود و باش می پردازند، از سوی دستگاه دیپلماسی حاکمیت غیر خردمند و غیر دمکراتیک امارات متحده عربی، بعنوان نیروهای اشغالگر تلقی می گردند.

عجیب ترین نکته این مسئله واکنش دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بود. برخورهای سرد و انفعالی یکی از شاخص های مهم دولت این کشور است. سید محمدعلی حسینی، " سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در واکنش به برخی اخبار منتشر شده درباره میانجیگری روسیه میان ایران و امارات گفت: مناسبات جمهوری اسلامی ایران و امارات درعالتترین سطح خوداست وچنانچه سوء تفاهمی نیز میان دوکشور وجود داشته باشد، ازطریق گفتگوی دوجانبه برطرف می شود و نیازی به مداخله طرفهای دیگر ندارد."! واحد مرکزی خبر در ادامه می افزاید: " سید محمدعلی حسینی با تأکید براینکه جمهوری اسلامی ایران بارها آمادگی خود را برای گفتگو با امارات برای رفع سوء تفاهم درباره موسی(ابوموسی) اعلام کرده است " سعی دارد خواننده و یا شنونده را از این خطر هولناک بگذراند.

شگفت آورتر در این میان اظهار بی اطلاعی و تردید سخنگوی دیپلماسی ایران است که در حقیقت سکان سیاست خارجی کشور را در دست دارد، و اکنون که خطر جنگ و هجوم اهریمنان به مام میهن و تجزیه کشور از هر زمان دیگری شدت گرفته است، و نقش کرملین در این مرحله که برای دست یابی به منافع و سودهای کلان تر با یکدیگر به چانه زنی می پردازند. وی می گوید که " مقامات روسیه به موضع جمهوری اسلامی ایران به خوبی آگاهی دارند ، ما درباره صحت مطالب منتشر شده به نقل از مسوولان روسیه تردید داریم و طرف روسی نیز تأکید کرده است که این سخنان موضع روسیه نیست." ایشان به عبارتی موضوع را تنها به سعایت و حکایت کنندگان بد اندیش نسبت می دهند که رشک روابط دوستانه ایران و اعراب را می برند، همین منبع می افزاید: " سخنگوی وزارت امور خارجه [ایران] تحرکات اخیر برخی افراد را در امارات برای دامن زدن به یک سوء تفاهم جزئی میان دو کشور سوال برانگیز و مشکوک خواند و توصیه کرد به جای تلاش بی نتیجه برای وارد کردن طرفهای ثالث ، دوستان اماراتی به گفتگوی دوجانبه در این خصوص روی آورند."

آیا کرملین جانب حقیقت را در پیش خواهد گرفت؟

اکنون همه نگاهها به کرملین، این دور دست، یعنی در تقاطعی که در طول چند سال اخیر پیرامون ایران و بحران هسته ای ایران، متقاضیان و مذاکره کنندگان متعددی را پذیرا بوده، دوخته شده است، - آیا آنگونه که مقامات جمهوری اسلامی بویژه عناصر مهم در دستگاه دیپلماسی دولت نهم فکر می کنند و می گویند، سیاست سازان کرملین با نهایت صداقت و شهامت در پی اعتلای ایران و ایرانیان هستند؟! آیا حقیقتاً آیات و روایات پترکیبر مربوط به ایران از اندرونی های کاخ کرملین رخت بر بسته و نگاه اهریمنی و

ضد ایرانی در اطاقک های پی در پی از پس حصار بلند کرملین رفته شده است؟! نهایتاً سوالی که اکنون باید به پاسخ آن بپردازیم این است که در این داد و ستد اهریمنانه پیرامون نفی حفظ یکپارچگی کشور ایران، آیا مقامات سیاسی کرملین و در رأس آن ولادیمیر پوتین، به کدام یک از پیام و نداها گوش می کند؟ آیا پیشنهاد سیاستمداران آمریکایی را که سعی دارند بسته "دلربایی" به کرملین بدهند که بخشی از "معامله بزرگی" جهانی میان روسیه و آمریکا است را مورد اجابت قرار می دهند و یا اینکه "هدیه واقعاً سلطانی" با نرخ مشخص "50 میلیارد" دلاری دولت غیر منتخب و آشیان و مأمین زایش تروریستها یعنی عربستان سعودی و دولت های بمراتب غیر دمکراتیک ریز و درشت عربی را دنبال خواهد کرد؟!

و یا اینکه وصایای بنیانگذار امپراتوری روسیه قدرتمند "پتر کبیر" را که فرمان داده بود "باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سر آنرا از پا در آورد و به اندک فشاری کار خود را پایان رساند." را مورد به مورد به اجرا می رساند؟

و یا شاید هم اینکه کرملین جانب حقیقت را پیش گرفته و واقعیات تاریخی مربوط به جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس را بدون کوچکترین دخل و تصرف به اطلاع افکار عمومی می رساند؟ برای پاسخ به این موضوع ضروری است که نخست، سکان دار کاخ کرملین شناسایی شود؛ تردیدی نیست که حتی پس از 8 مه 2008 نیز پوتین همچنان در حوزه داخلی و خارجی، یکی از بازیگران مهم و اصلی است، بنابر این نقش او در ایجاد و اتخاذ تصمیمی پیرامون هر مسئله و موضوع استراتژیک، از جمله ایران ضروری و الزام آور است.

البته سخنان زنده و یا مدراک روشنی در اختیار نیست تا به احتساب آن به اظهار نظر پرداخته و یا گفته شود که آیا سیاست های جدید و جاری روسیه در جهت منافع ایران و یا همگام با منافع ضد ایرانی رهبران غیر دمکراتیک عربی خواهد بود؟ برای پاسخ و باز شناخت این موضوع ما ناگزیر خواهیم بود تا تمامی عملکردهای دولت پوتین و حاکمان کرملین را در نظر داشته باشیم. برای آغاز این سخن لازم به تاکید براین موضوع است که پوتین هیچگاه تصمیمات خود را همچون اغلب حاکمان دمکراتیک در نظر افکار عمومی نمی گیرد بلکه بسیاری از کارشناسان صاحب نظر، او را مردی می نامند که تمامی تصمیماتش را در پشت پرده و بر اساس منافع اولیگارشی روسی می گیرد.

اما آنچه در پشت پرده رخ داده نیز طبعاً تشعشعات آن نیز به سطوح می رسد، و بدین تربیت می شود به سبک و سنگین کردن آن پرداخت و پی برد که روند امور به کدام سو و جهت است.

کرملین داوری نه تنها عادل، بلکه سرسخت که به خود می اندیشد خبرگزارهای معتبر روسی به ناگهان خبر از رویکرد و چرخش جدیدی در دستگاه دیپلماسی روسیه می دهند و از آن بعنوان "داوری سرسختانه" یاد می کنند، از جمله روزنامه نیزاوسیمایا گزیتا در گزارش دوشنبه 04 فوریه 2008 خود رویکرد جدید اولگارشی روسی را اینگونه معرفی می کند: "همین عدم تمایل ایرانیان به اطاعت از قطعنامه های شورا [امنیت] از بسیاری لحاظ سبب تشدید موضع مسکو و روی آوردن آن به نقش نه تنها داوری عادل و بلکه سرسخت می شود."

آنگاه حرکت بعدی را ویتالی چورکین، سفیر روسیه در سازمان ملل متحد، بر عهده گرفته و انجام می دهد، وی در روز چهارشنبه 27 فوریه 2008، که از طریق ویدئو با خبرنگاران مصاحبه می کرد، خبر داد که روسیه از دور تازه تحریم ها علیه ایران حمایت خواهد کرد و گفت: "اگر ایران طی روز های آینده فعالیت های غنی سازی مربوط به پروژه آب سنگین را متوقف نکند، آن گاه بله، روسیه، که برای خود تعهدات معینی را پذیرفته است، از قطعنامه ای که در ماه های اخیر پیش نویس آن تهیه شده حمایت خواهد کرد."

در شورای امنیت سازمان ملل برای نخستین بار واقعه ای رخ داد که باعث حیرت و تعجب همگانی شد، روسیه که تا چندی پیش ظاهراً بطور چشمگیری از جمهوری اسلامی ایران حمایت می کرد، به ناگاه تغییر مسیر داده و خود جبهه ای گسترده را بر علیه ایران شکل داده و نمایندگی می کرد، و همین کشور بود که اصرار داشت که هر چه زودتر قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل نهایی شده و بر علیه جمهوری اسلامی ایران صادر گردد. بدین ترتیب شورای امنیت سازمان ملل متحد در روز دوشنبه 03 مارس 2008، برای سومین بار قطعنامه ای را بر ضد فعالیت های هسته ای ایران با 14 رای موافق از 15 رای، از تصویب خود گذراند که نسبت به قطعنامه های قبلی، محدودیت های بیشتری را علیه ایران به مرحله اجرا می گذارد.

در روز پس از این واقعه وزارت امور خارجه روسیه با انتشار بیانیه ای تاکید کرد "این قطعنامه پیام

سیاسی جدی به دولت ایران است تا تقاضاهای جامعه بین المللی را به اجرا گذارد.

" در چنین شرایطی بود که ولادیمیر پوتین تنها 2 روز مانده به پایان عمر ریاست جمهوری خود و خداحافظی با کرسی خود در «کرمین» همانند رئیس‌جمهور ایالات متحده، حکم ابلاغ تحریم‌های ذکر شده در قطعنامه 1803 به دستگاه‌های ذیربط فدراسیون روسیه را امضا کرد. این سند، سفرهای خارجی برای مقامات ایرانی را که در برنامه هسته‌ای کشورمان فعالیت دارند ممنوع کرده و همچنین توقیف حساب‌های برخی از شرکت‌ها و بانک‌های ایرانی و نیز بازرسی محموله‌های صادر یا وارد شده به کشورمان را خواستار شده است. این چنین بود که تیتو تاسف‌آور «روسیه به جمع اجراکنندگان تحریم‌های اقتصادی علیه ایران پیوست» به صدر اخبار خبرگزاری‌های دنیا راه یافته، اما در رسانه‌های فراگیر و همگانی داخلی بازتابی نیافت."

دولت نهم آنچنان چشم و گوش خود را به این حيله و دسيسه استعماری کرمین بسته است که علامت سوال بسیاری را بر می‌انگیزاند که آیا این سکوت و یا لب به سخن نگشودن از روی گمراهی و نادانی است؟ برآستی آنرا باید با چه نگرشی و بر اساس کدامین استدلال مورد بررسی قرار داد و یا از چه نسیمیه‌ای برای آن استفاده کرد. باری جای بسی تأمل است که سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران که هزینه‌های گزافی را صرف امور مختلف از جمله تقویت شاخک‌های اطلاعاتی خود در آن کشورها می‌کند، چه اطلاعاتی و اخباری را پیرامون این موضوع جمع‌آوری کرده است، و چگونه اعتراض خود را به آن جفای ملی ابراز و بیان کرده است.

اطاعات مستند گواهی می‌دهد جمهوری اسلامی ایران نه تنها در این مرحله بدفاع شایسته از تمامیت ارضی ایران نپرداخته است بلکه در این فقره کوتاهی‌های غیرقابل بخششی انجام داده است. بطوریکه گزارشات بدست آمده نشان می‌دهد نه تنها مقامات ایرانی هیچگونه اعتراضی به سوء نیت سنتی روسیه نسبت با یکپارچگی ارضی ایران، انجام نداده اند بلکه به تعریف و تمجید از مقامات مسکو برخاسته اند. غلامرضا انصاری، سفیر جمهوری اسلامی ایران در مسکو روز چهارشنبه 7 مه 2008 در آستانه آخرین روز ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین در مصاحبه با رادیو پر شنوده "اکو مسکو" گفت: "می‌خواهم تأکید کنم که زمان ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین دوره طلایی روابط بین ایران و روسیه بود. کارهای بسیار در عرصه دوجانبه انجام شد. هر دو طرف در چارچوب منافع خود همکاری گسترده و فعالی با یکدیگر داشتند. من یقین دارم که با در نظر داشتن ویژگی‌ها و اشتراکاتی که بین ایران و روسیه ایجاد شده است، این همکاری‌ها ادامه خواهد یافت."

کرمین و مجازات همگانی ملت‌ها به جرم استقلال طلبی پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر 1991، روسیه سعی کرد تا با تاسیس کشورهای مشترک المنافع کنترل خود را بر تمامی جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق حفظ کند، بنابراین در تمامی جمهوری‌های تازه استقلال یافته، گاردهای کهنه سربازان حزب کمونیست با تغییر نام بر مسند قدرت سوار شدند، و هر آینه پیداست این رهبران برج‌مانده از مناسبات حزب کمونیست اتحاد شوروی استعمارحکومت خود را در روابط نزدیک با مسکو می‌دیدند. هرگاه که نیروهای خارج از مدار حکومتی در تلاش بودند تا کشور خود را از گرونده تحت کنترل مسکو خارج سازند، برخی از سیاست‌مداران روسی وارد عمل شده و با هشدارهایی که در آنها بو و طعم مجازات عمومی می‌داد خط و نشان می‌کشیدند؛ بطور مثال وقتی در قفقاز و اکرائین این زمزمه‌ها شنیده می‌شد، ولادیمیر ژیرینوفسکی، رهبر حزب لیبرال دمکرات روسیه با تیختر و خشم گفت، این جمهوریها استقلال می‌خواهند، کافی است تا شیرهای نفت و گاز را به سوی باشندگان این کشورها ببندیم، آنگاه خواهیم دید که آنها چه مدت می‌توانند زنده بمانند!؟

اما زمانی که نیروهای جوان و تحصیل کرده در خارج از نهادهای حزبی به میدان آمدند، اسباب بدگمانی و زحمت مسکو گردیدند، بنابراین کرمین از روز پس از انتخابات گرجستان شروع به تنگ تر کردن حلقه محاصره اقتصادی و عملیات‌های ایداعی بر علیه تقلیس کرده است.

مقامات مرتبط با کرمین از انواع و اقسام گزینه‌ها برای به انحراف کشاندن و شکستن اراده مقامات تقلیس و مردم گرجستان استفاده کردند؛ طرح‌های تروریستی و گام‌های حساب شده برای تجزیه این کشور، شاخص‌ترین مواردی هستند که مقامات روسیه به آن متشبث شدند. بطور مثال دولت گرجستان در یکی از این موارد اعلام کرد که مدارکی در دست دارد که می‌رساند سرویس‌های جاسوسی روسیه در حال بی‌ثبات سازی گرجستان میباشد.

هنگامی که دولت گرجستان در واکنش به این موضوع، تعدادی از دیپلمات های روسی را- که از دید تفلیس به امور جاسوسی و خرابکاری نقش داشتند - اخراج کرد، روسیه مدیریت سیاست سختگیرانه مجازات عمومی و دسته جمعی کشنده را در دستورکار خود قرارداد.

با آغاز زمستان سرد و طاقت فرسای قفقاز در نوامبر 2006، شرکت دولتی گازپروم روسیه اعلام داشت که از آغاز سال 2007، این شرکت بهای گاز صادراتی خود به گرجستان را فزونتتر از دوبرابر خواهد کرد.

به همان ترتیب محصولات و کالاهای صادراتی این کشور نیز مشمول قوانین تحریمی شد؛ رادیو بی بی سی در بخشی از گزارش خود پیرامون این موضوع می نویسد:

" گرجستان برای بخش عمده ای از واردات و صادرات خود به روسیه متکی است و پس از بحران ماه سپتامبر، در معرض فشارهای اقتصادی روسیه قرار گرفته است. روسیه در واکنش به بازداشت و اخراج نظامیان خود به قطع ارتباطات هوایی، دریایی و پستی با گرجستان و فشار بر مهاجران گرجی مقیم روسیه مبادرت کرد. دولت روسیه همچنین محصولات اصلی صادراتی گرجستان، شامل شراب و آب معدنی را به بهانه اشکالات بهداشتی آنها ممنوع کرده است."

اما مردم گرجستان که در تلاش هستند تا پس از گذشت بیش از 208 سال، حاکمیت ملی خود را به کشور باز گردانند و در مقابل این زیاده خواهی استعماری روسیه مقاومت می کنند؛ روسیه آرام، آرام پالسی خود را تغییر داده و اکنون به تجزیه این کشور روی آورده است، که این امر واکنش شدید رئیس جمهوری این کشور را همراه آورده است.

حال با توجه به مناسبات تاریخی تیره و تلخ ایران و روسیه که تاریخ گواه مستدلی بر این موضوع دارد و این سیاست نه تنها در امور ایران بلکه در امور تمامی جمهوری های شوروی سابق نیز صدق می کند، جمهوری سه گانه قفقاز، پنج کشور آسیای میانه ، اکراتین، کشورها سه گانه حوزه بالتیک و غیره امروزه برای تلاش بمنظور خارج شدن از زیر استیلای مسکو بهای گزافی را می پردازند، و روسیه با اشکال مختلف از جمله مجازات عمومی باشندگان این کشورها، در پی شکستن اراده استقلال خواهی آنها برآمده است؛ باری با این اوصاف اکنون چگونه است که مقامات بی تدبیر دولت نهم، چشمان خود را به این همه واقعیات بسته اند و انتظار معجزه ای از بارگاه کرملین را دارند، غافل از اینکه، مقامات مسکو در صدد همکاری و همیاری با دشمنان یکپارچگی ایران، در تلاش هستند تا ایران را در راستای منافع خود منهزم و تجزیه کنند. آیا در چنین فضایی و بر حسب واقعیات موجود میتوان بر حسن نیت روسیه تاکید کرد و به آن شک نورزید؟!

نتیجه گیری فصل

اقدامات مقامات عربی در شکایت بردن به دولت روسیه؛ یعنی کشوری که در طول تاریخ دو قرن اخیر- پس از اعراب-، ضربات و صدمات جبران ناپذیری را به خاک ایران و ایرانیان وارد کرده است، خبر از یک واقعه شوم بر علیه یکپارچگی ایران را دارد، چرا که بی هیچ تردید و شبهه ای، مقامات امارات متحده عربی در این راستا، نه بر اساس منافع ملی و مردمی این کشور اقدام و حرکت می کنند، بلکه در پشت پرده این اقدامات، آنها بدون کمترین شک و تردیدی حمایت های برخی از دولت های غربی و بعضاً بخشی از هیأت حاکمه آمریکا و گروه معروف به نئومحافظه کاران را پشت سر خود دارند که برای حمله و تجزیه ایران برنامه های مدون و منظمی را تهیه و ترتیب داده اند، بنابر این، سفر هیات مذکور به مسکو و دیدار با مقامات مسول این کشور تنها نشان از آن دارد که یک پروژه غیر متعارف در حوزه ایران در حال شکل گیری نهایی است، و آن سهم خواهی هر یک از دولتهای ریز و درشت در این میانه است. از سوی دیگر لازم به یادآور صریح است، مرجع ای که مقامات امارات به آن مراجعه کرده اند، خاطرات بسیار دردناک و تألم انگیزی را برای ایران و ایرانیان - از زمان پتر کبیر تا کنون - برجای گذاشته است، این کشور ضربات جبران ناپذیر و متعددی را پس از اعراب بر پیکره ایران وارد کرده است و همواره ایران ضعیف و از پا در افتاده، امیال و خواستگاه های مادی رهبران روسیه را تامین می کرده است. تحمیل قرارداد ننگین گلستان در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۲؛ معاهده خفت بار و استعماری ترکمانچای در 21 فوریه 1828 و تحمیل قرارداد شوم آخال در 14 دسامبر 1881، باعث گردید تا ایران جراحات و صدمات جبران ناپذیری را از سوی همسایه شمالی خود - و با معاضدت و همیاری دولت استعماری بریتانیا کبیر - متحمل شود و بدین ترتیب اکنون ملاحظه می شود جغرافیای امروز ایران، حاصل مشارکت دو قدرت استعماری قرن نوزده و بیستم میلادی میان دو امپراطوری مخوف آن روزگار برای ایران و ایرانیان بود. بنابراین حاصل این اقدامات شوم "گستره سرزمین های جدا شده از ایران در قراردادهای شوم استعماری در دوران قاجاریه 3 میلیون و چهارصد و سیزده هزار کیلومتر مربع." رسید.

باری آنگاه که ایران بی رمق شد دو استعمار پیر دست در دستان یکدیگر نهاده و ایران را در دو قرداد نگیں 1907 و 1915 با تمامی منابع و منافع آن میان خود تقسیم کردند. این تنها ایران نیست که خاطرات و جراحات سنگینی از مداخلات مسکو بر بیکر خود دارد، جمهوری های قفقاز، آسیای میانه و کشورهای حوزه بالتیک نیز به دلیل استقلال خواهی و گوش ندادن به فرامین کرملین مورد مجازات عمومی و دسته جمعی قرار گرفته اند.

با اندوه فراوان اکنون نیز مشاهده می شود که سناریوی دقیق و منسجم ضد ایرانی و استعماری در صحنه جهانی در حال شکل گیری و اجرا است که در این برنامه، دولت های اهریمنی در حال چانه زنی برای تجزیه و تقسیم بخشی از سرزمین ایران هستند. بدیهی است که طبق اسناد و مدارک متقن تاریخی که همگی دلالت بر ایرانی بودن این جزایر را دارند، چگونه است که دولت روسیه در قامت یک داور عادل و بی طرف اینچنین وارد عمل می شود؟! و از پیش خواستار باز گرداندن جزایر ایرانی به خاک امارات متحده عربی شده است؟! دولت روسیه نه تنها در طول چند قرن اخیر تزییع کننده حق و حقوق ایران بوده است، بلکه اکنون هم و حتی در قرن بیست و یکم نیز حقوق حقه ایران در دریای خزر را نیز ضایع می کند. طبق قرار داد مودت و دوستی فوریه 1921 و سپس قرار داد 1940، میان ایران و اتحاد شوروی، حقوق هر یک از دو دولتین 50 درصد حق مشاع تعیین شده بود، و سپس دولت جدید اولیگارشوی روسیه درآستانه فروپاشی اتحاد شوروی در قرارداد آلمانی قزاقستان اعلام کرد که تمامی حقوق تعهد آور برای اتحاد شوروی را می پذیرد و اکنون که این مقاوله نامه هنوز جوهر آن، از سطح کاغذ خشک نشده است، چگونه است روسها بطوریکطرفه قصد تزییع حقوق ایران در نفت و گاز دریای خزر و تقلیل و تحمیل آن از 50 درصد به ارزش 13 درصد را دارند؟ و دراین ارتباط هر گاه عناصر میانی و کم و بیش آگاه در جمهوری اسلامی ایران در خواست ارجاع این شکایت به مراجعه حقوقی بین المللی را پیش می کشند، مقامات روسی بی درنگ اعتراض کرده و می گویند که این موضوع دوجانبه و یا چند جانبه بوده و تنها مربوط به کشورهای حاشیه دریای خزر است و می بایست از طریق همان مجاری نیز حل و فصل شود. اکنون چگونه است که این دولت با سابقه بسیار منفی و استعماری در طول چند ماه اخیر از این سیاستی که خود دیکته و تجویز می کنند فاصله گرفته و در راستای حاکمیت حاکمان عربی منطقه خلیج فارس تمایل پیدا کرده و می خواهد بحث حاکمیت جزایر سه گانه ایرانی، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را از طریق خود و یا ارجاع آن به مراجع بین المللی حل و فصل کند؟! این موضوع بر همگان روشن است که این روند از آن زمان شدت گرفت که حاکمان تهران - که هرروز بیشتر پایگاه مردمی و مشروعیت خود را از دست داده و می دهند،- بدور از منافع ملی، پیرامون پروژه هسته ای خود، منطق حقوق بین المللی را براساس احساسی که منافع بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را تامین می کند استوار کرده است و در این رویکرد خود نیز احساس بغایت غیر واقعی بر او مشتبه شده است که از حمایت روسیه در مقابله با غرب برخوردار است، غافل از اینکه روسیه تنها از کارت جمهوری اسلامی ایران در مقابله با غرب استفاده کرده و تنها به دنبال کسب امتیازاتی برای خود هستند. بدین ترتیب بوی بدی که نشان از یک واقعه تلخ دارد به مشام هر یک از ایرانیان که دل در گرو مردم و میهن دارند، می رسد، از آنجا که مقامات غیر پاسخگو و غیر دموکراتیک جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از سرشکستگی خود، در مناسبات استراتژیکی خود با روسیه، - که به آن مفتخر بودند - اخبار مربوط به آن را به محاق برده است، و منابع خبری در جمهوری اسلامی ایران، از پردازش به آن منع شده اند، و سپس این خبر هولناک را نیز در پس تو و اندرونی های دژهای خود پنهان نموده اند، این امر هر ایرانی وطن دوست را ناگزیر می سازد تا نسبت به وقوع نوع دیگری از قرار دادهای شوم، گلستان، ترکمنچای، آخال، قرارداد 1907، قرار داد 1915، تجزیه ناموفق آذربایجان، تجزیه بحرین، تنزل حقوق 50 درصدی ایران در دریای خزر به 13 درصد؛ واکنش نشان داده و اعلام خطر کنند. بدیهی است در شرایط فعلی برای فرونشاندن بحران هسته ای ایران که مرکز ثقل خطراتی است که در این برهه از تاریخ، کشور را تهدید می کند؛ پسندیده است تا مقامات غیر دموکراتیک جمهوری اسلامی ایران و ناآگاه به امور سیاسی و بین المللی، تعلیق غنی سازی در هنگام مذاکرات را پذیرفته تا مگر دست بد سگالان و اندیشه های اهریمنی آنها را که تجزیه مام میهن، را هدف گرفته اند، کوتاه کرده و در نهایت تن دادن به انتخابات دموکراتیک نیز می تواند به تمامی بحران های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... موجود و پدید آمده در ایران، پایان دهد.

دکتر احمد پناهنده

یادآوری

این مطلب در همان غوغای تشکیل " کمیته ی صلح " نوشته شده است و پیش بینی کرده بود که افراد تشکیل دهنده ی این کمیته با توجه به سوابق و ماهیتشان خواهان این نیستند که جمهوری اسلامی را وادارند که از غنی سازی اورانیوم دست بکشد تا این بهانه را از کشورهایپای که به حق از مقاصد ویرانگر جمهوری اسلامی از فن آوری اتمی واهمه دارند، بگیرند.

اما نه تنها چنین نمی خواهند بلکه یکطرفه از دنیای آزاد می خواهند که در مقابل جمهوری اسلامی در همه سویش کوتاه بیایند.

آیا چنین درخواستی به صلح در این شرایط کمک می کند؟

چنین صلحی به نفع چه کسانی تمام می شود؟

خوشبختانه امروز صداهایی از این طرف و آن طرف شنیده می شود که اعتراض خودشان را بلند کردند. و این در حالی است که همه ی اینها از تشکیل " کمیته ی صلح" در آغاز تشکیل، حمایت کرده بودند.

پیش درآمد

جا دارد در مقدمه ی این مقاله با صدای بلند در گوشه های پنبه کرده فریاد بزنم که هیچ صلحی بین مردم ایران و جمهوری اسلامی نمی تواند یا بگیرد مگر اینکه رژیم جهل و جنون ولایت فقیه و یا حکومت اسلامی آخوندها، از اریکه قدرت به زیر کشیده شود و به جای سزاوارش فرستاده شود. این گفته به هیچ عنوان شخصیت ها و یا افراد را مد نظر ندارد بلکه سیستم و عقیده ی حکومت گران را هدف خود قرار داده است.

و مطمئن باشیم تا وقتی که این حکومت با چنین سیستم عقیدتی در رأس قدرت نشسته است، مردم ایران هیچ وقت در آسایش بسر نخواهند برد و هر بار از بحرانی به بحران دیگر کشانیده خواهند شد که در نهایت هست و نیست آنها را ویران و نابود خواهد کرد. به عبارت دیگر تا وقتی که آخوندها قدرت را با اهرم دین در دست دارند، جنگ همواره بالای سر ایران در پرواز است و مطمئناً اگر نیروهای مخالف چاره ای برای اتحاد نیاندیشند، این سایه فرود می آید و آنچه که ما دوست نداریم پیش بیاید، پیش خواهد آمد.

با صراحت باید اعلام کرد که در صورت وقوع چنین روز فاجعه باری هرچند مقصر اصلی جمهوری اسلامی است اما به همان میزان نیروهای مخالف مقصر هستند و در فردای ویرانی ایران باید به مردم و تاریخ پاسخ گو باشند.

صد البته گناه مضاعف از آن نیروهایی خواهد بود که از هر گونه اتحادی گریزان بوده اند و به خاطر تنگ نظری و اندیشیدن به منافع حقیر گروهی و یا فشاری بر نظام جمهوری، خود را از بخش اکثریت مردم جدا کرده و موجب ماندگاری جمهوری اسلامی می شوند تا هر چه بیشتر بکشد و ویران کند تا شاید فرجی حاصل شود و بتوانند با نابودی ایران و دیگران به آلف و الوفی برسند.

" شتر در خواب بیند پنبه دانه "

و اما بعد از مقدمه:

هر چه حلقه ی محاصره بر جمهوری اسلامی تنگ و تنگ تر می شود، مورچگان موریانه سالار، در لانه های خود نا آرامتر وهراسناکتر می شوند تو گویی این حلقه ی محاصره، دور گردن آنها تنگ و تنگ تر می شود.

ایران جان جانان، دیروز و امروز، زندانی بزرگ برای همه ی ایرانیان آزادیخواه و ایران باور بوده است و هم اکنون هم هست. اما به چشم دیدیم و با گوش شنیدیم که یکی از این صلح خواهان امروزی، که دیروز ردای قضاوت را بر تن داشت و امروز به خواری از تنش دریدند، به جای پیگیری احوال زندانیان در ایران، سفری بی خطر به گوانتانامو و ابو قریب می کند و ناله ها از جگر بر می آورد که وا مصیبتا، این چگونه برخوردی است که بر زندانیان روا می دارند.

در حالی که کنار گوش و چشمش، هر روزه انسانهای ایرانی که گناهی جزء آزادیخواهی ندارند شکنجه می شوند و دوجین دوجین به پای چوبه دار می روند و یا بالای جراثقال.

زنان ایران به بی مروت ترین شکلی، سرکوب و تحقیر و تجاوز و اعدام می شوند اما ایشان در نقش

کاتولیک تر از پاپ برای مردم نسخه می پیچند که حقوق بشر با اسلام منافاتی ندارد و این درحالی است که همه ی سران جمهوری اسلامی از صدر تا ذیل، خود با زبانی گویا می گویند که حقوق بشر را قبول ندارند بلکه اسلام، خود حقوق بشر است و به همین منظور در کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان عضو نمی شوند زیرا به نظر آنها، همین اعمال ضد انسانی علیه زنان و همه ی ایرانیان، عین حقوق بشر اسلامی است.

شکل و شمایل خود ایشان نیز در ایران، زیر سایه ی حقوق بشر اسلامی، گواه همه چیز هست و نیازی به هیچ گونه تحلیلی در این باره، برای آگاه کردن ایشان و مردم نیست. آری: اسلام همین است که شما امروز مجبور به رعایت حقوقش هستید و پایستی به زور لچک بر سر بیچانید بدون اینکه خود بخواهید و تازه امنیتی هم برای این گفته های بی آزار، در جمهوری اسلامی نداشته باشید.

29 سال کوچکترین حقوق انسانی را از ایرانیان و بویژه از زنان دریغ کردند اما ایشان به جای جار زدن جنایات جمهوری اسلامی در رسانه ها، چون شهامتی در خود نمی بینند مردم را به همین شرایط مرگبار فرا می خوانند تا مثلاً گزند بر جمهوری اسلامی وارد نگردد.

29 سال هر بار مثل همیشه برای داغ کردن تنور انتخابات، اطلاعیه ها صادر کردند و می کنند و از مردم می خواهند تا به انتصابیون حکومت اسلامی، مثلاً رأی بدهند و امروز که بحران مرگبار، گلوی جمهوری اسلامی را می فشارد ایشان به جای اینکه از نیروها و مردم بخواهند در این بحران، هر چه بیشتر حلقه را بر رژیم تنگ تر کرده تا از شرش خلاص شوند، از نیروها و مردم می خواهند در انتخابات شرکت کنند البته در " انتخابات آزاد " به حساب ایشان.

اما ایشان نیک می دانند که چنین انتخاباتی را در جمهوری اسلامی، اگر سه بار هم دنیا ببیند و به مرز صد سالگی هم برسند، نخواهند دید مگر اینکه جمهوری اسلامی مردار بشود. ولی باز هم نسخه می پیچند که مردم، این بار در " انتخابات آزاد " شرکت کنند. در این باره دیگر سخن گفتن زاید است و این قلم در یک مقاله ای، چنین انتخابات و یا درخواست از جمهوری اسلامی را با صدای بلند رسوا کرده است.

اما هنوز جوهر آن اطلاعیه ی ایشان و همفکران ایشان خشک نشده است که دیده و یا شنیده می شود که اطلاعیه ی دیگری در کردند و یا بیرون هوا دادند که بر آن هستند کمیته ی صلح درست کنند. اما چرا این قرعه بنام ایشان افتاد؟ ایشان که کمیته ی " انتخابات آزاد " را پیشنهاد داده بودند چطور شد که یک مرتبه هوس کمیته صلح کردند؟

تا آنجا که من می دانم فرار بود تشکیل این کمیته به عهده ی یک نفر دیگر از همفکران و هم شغل ایشان اما مذکر، که چند سالی در جمهوری اسلامی در دانشگاه اوین درس خوانده است و برای تعطیلات و رفع خستگی سری به ما غربت زدگان غربت غریب زده بودند و پدرانہ نصیحت اندر فرموده بودند که اگر می خواهیم مبارزه کنیم، اینجا، یعنی در غربت، بیخودی وقت تلف می کنیم و بهتر است که با ایشان به ایران برویم و در آنجا کمیته صلح را تشکیل دهیم. یاد می آید چند سال پیش هنوز " اصلاح طلبان " صدای غوغای شان گوش ها را بد جوری آزار می داد و در همین اوضاع، چون مشکلات داخلی ایران را حل کرده بودند فیلشان یاد هندوستان کرده بود و سری به فراموش شدگان در غربت زدند تا اندر حسن اصلاحات در رژیم ولایت فقیه سخن ها بسرایند و آنچنان مزه ی اصلاحات را بپراکنند که آب از دهان چه عرض کنم از لب و لوجه ما جاری شود. تازه به همین هم بسنده نکرده بودند و از ما خواستند که اگر می خواهیم کاری انجام دهیم با ایشان به ایران برویم تا همگی بتوانیم اگر طناب دار و جر ائقال نصیب گردن ما نشد، در دانشگاه اوین درس بخوانیم و اگر شد دکترها هم بگیریم.

اما همین آدم که این رهنمود را به ما می داد وقتی که پایش به ایران رسید، ایشان را با سلام و صلوات به دانشگاه اوین بردند و مدت پنج یا هفت سال درسش را با مشقت به ادامه داد. طوری که فشار درس، آنقدر ضعیف و نحیفش کرده بود که اگر همین جلای وطن کرده ها، به دانش نمی رسیدند، ممکن بود در اوین تلف شود و بعد به مناسبت خدمتی که به اوین کرده بود ممکن بود نام اوین را هم عوض کنند و نام ایشان را بر سردرش بچسبانند.

اما از طنز روزگار، ایشان وقتی که از دانشگاه اوین فارغ التحصیل شدند، تصمیم گرفتند که دوباره سری به غربت بزنند و ضمن رفع خستگی، هدایا و برگ افتخارشان را از فرنگیان به پاس فارغ التحصیلی شان در دانشگاه اوین بگیرند و هر چه سریع تر به محل خدمت خود برگردند اما الان که از سال هم گذشته، ایشان فراموش کردند که صحنه اصلی مبارزه در ایران است. پس بیخود نیست که می گویند دروغگو کم حافظه است.

بگذریم که ایشان در همین دیار فرنگ به این نتیجه رسیدند و بعد افاضه فرمودند که اسلام این چیزی نیست که حکومت گران در ایران پیاده می کنند و یا غربیان آن را اسلام فاشیستی می گویند بلکه اسلام دین رحمت است و صلح و اشتی. البته اگر حوصله این مقاله اجازه بدهد توضیح خواهم داد که اسلام همین است که این جماعت در ایران پیاده می کنند و خود ایشان هم، هنوز بنیان گذار این اسلام را در ایران، با همه جنایات مرتکب شده اش، تا کنون محکوم نکرده اند. اما عجیب است که هر کس به دانشگاه اوین می رود پس از فارغ التحصیلی از ما غربتیان می خواهد که ما هم در آن دانشگاه درس بخوانیم.

همین دیروز بود که یکی از این فارغ التحصیلین اوین به خارج آمد و در مصاحبه ای ضمن بیهوده ماندن ما در اینجا از ما خواست که اگر می خواهیم واقعاً مبارزه کنیم به ایران برویم تا شاید پیمان به زندان اوین باز شود و بعد وعده داد که اگر خود به ایران برگردد کمیته صلح تشکیل می دهد. و می بینیم که الحق و الانصاف به وعده شان عمل کردند و امروز یک کمیته صلح تشکیل شده است.

اما پرسیدنی است که صلح با کی؟ مگر کشور ایران با کشوری دیگر، در جنگ و یا در حال جنگ است که امروز داد می زنیم که صلح می خواهیم؟

اگر هست به ما نشان بدهید تا ما هم ببینیم.

مگر دنیای آزاد با مردم ایران دشمن هستند که بخواهند به ایران حمله کنند؟ اگر هم امروز زمزمه یک حمله خارجی به ایران گوشها را آزار می دهد باید دید چه کسانی، این زمینه را فراهم کرده اند و یا می کنند و یا از جنگ استقبال می کنند و بعد بر سر آنها کوبید؟

آمریکا و دنیای آزاد مگر دیوانه هستند که پا برهنه بر کشورهای دیگر بتازند؟ باید دید که چرا شرایط به امروز کشیده شد که سایه جنگ هر روز در آسمان ایران بزرگتر می شود؟ آیا مشکل است در وسط دعوای امروز مقصر را پیدا کنیم؟

چرا خودتان را به کوچه ی علی چپ می زنید؟

آیا مشکل است دانسته شود که دشمن همه ی ایرانیان و امروز جهان آزاد همین حاکمان در ایران هستند که قصد مجد اسلام را در جهان دارند و می خواهند خلافت اسلامی امویان و عباسیان را ادامه دهند.

به همین منظور برای بیمه کردن خلافت خودشان احتیاج به بمب اتمی دارند. به همین منظور غنی سازی اورانیوم را تا پای بود و نبود خودشان و با لاتر از وجود بی ارزششان، ایران ادامه می دهند.

به همین منظور ساختن راکتور آب سنگین را پیگیرانه پی می گیرند.

به همین منظور از تمامی سازمانهای تروریستی عرب و غیر عرب در دنیا حمایت می کنند و در همه ی نا آرامی های منطقه و جهان دخالت می کنند، بمب می گذارند، ترور می کنند و نا امنی صادر می کنند. حال شما یکطرفه از جهان آزاد می خواهید که با جمهوری اسلامی جنگ و جنون، صلح کند.

اما فراموش می کنید و یا عمد دارید فراموش کنید که جمهوری اسلامی، در جنگ است که می تواند تنفس کند و مطمئناً در همین جنگ نفسش بریده می شود و ملتی در بند را از خفگی اش می رهاوند. آیا مشکل است به این درک رسید که جمهوری اسلامی از همان آغاز به حکومت رسیدنش، یک جنگ نا پایان را به مردم ایران تحمیل کرده است و هر بار برای خروج از بحران داخلی، جنگ و یا بحران را به خارج از ایران صادر می کند و پای بیگانه را به ایران می کشاند؟

مگر یادمان رفته است در همان فردای شورش کور و کر، که هنوز سربریدن پایوران نظام گذشته در غوغا و غریب شادمانی شماها که امروز ردای صلح طلبی را به تن کرده اید، بوسیله خلخالی های حکومت اسلامی ادامه داشت، همزمان با این عمل ننگین و جنایتبارشان سنگ هایی به خانه ی همسایه انداختند و پایش را به خاک ایران باز کردند تا از حس و عرق میهن پرستی ایرانیان استفاده کنند تا بیشتر خون بریزند و وطن را فزون تر ویران نمایند؟

چه کسی و یا کسانی پای صدام حسین را به خاک ایران باز کرد؟

جنگی که هشت سال طول کشید و میلیونها کشته و زخمی و مفقود و میلیاردها دلار خرابی فقط روی دست مردم ایران گذاشت تا جمهوری اسلامی بتواند هر چه بیشتر جایش را سفت تر کند.

و البته شماها همگی در این کارزار خانمان برباد ده، همواره مددکار جمهوری اسلامی بوده اید.

در همین هنگام که جنوب ایران در این جنگ خانمانسوز می سوخت، مشتی غیر متمدن از دیوار خانه ی دیگری بالا رفتند و روز روشن به یاغی گری و دزدی و وحشی گری مشغول شدند و اسمش را گذاشتند " مبارزات ضد امپریالیستی ".

امپریالیستی که آن همه بی حرمتی نسبت به رژیم پادشاهی گذشته روا داشته بود و زمینه ی قدرت همین آخوندها را فراهم کرده بود.

اما همگی دیدیم که این حاکمان غیر متمدن برای ارباب و سرکوب اعتراضات مردم ایران و همراه کردن نیروهای " ضد امپریالیستی " برای یک هیاهوی جنجالی البته میان تهی، جنگی دیگر در کنار جنگ با

عراق به مردم ایران تحمیل کردند. جنگی که تا کنون در همه عرصه ها به منافع و منایع ملی ما، لطمه ی جبران ناپذیری وارد کرده است.

و راستی چه کسی و یا کسانی دست به این ماجراجویی ها زدند و ملت ایران را در جهان بی آبرو و بی منزلت معرفی کردند؟

آمریکا یا جمهوری اسلامی؟

هنوز در کارزار این ماجرجویی های مالیخولیای بسر می برند که در صلح خاور میانه سنگ اندازی می کنند و بطور علنی از تروریستهای جانی در همه جا با تمامی امکانات بی همتا حمایت می کنند و نعره می کشند که اسرائیل باید از جغرافیای جهان پاک گردد.

در همین ماجراجویی های ایران بریاد ده، سالها بطور مخفی دور از نگاه مردم ایران و جهان آزاد به فعالیت مخرب تولید سلاح کشتار جمعی اتمی پرداختند و امروز که مردم ایران و جهان آزاد فهمیدند، بی پروا به این ماجراجویی جنون آمیز ادامه می دهند تا از این طریق پای جهان آزاد را برای ادب کردن و تنبیه خود به ایران بکشانند.

حال به من بگوئید چه کسی و یا کسانی از جنگ استقبال می کند؟

جمهوری اسلامی یا جهان آزاد و در رأسش آمریکا؟

مطمئن باشیم که جمهوری اسلامی تا وقتیکه در قدرت است اول از همه مردم ایران را دشمن خود می داند و برای بقای قدرت خود لحظه ای از جنگ دست نمی کشد و آنجا که مردم، محاصره را در همه سوبش بر جمهوری اسلامی تنگ می کنند جنگ را به خارج از مرزها با سنگ پرانی و شکستن شیشه ی همسایه ها و دنیای آزاد می کشاند و پای بیگانه را به کشور باز می کند.

29 سال چنین کره است و اگر 29 سال دیگر در قدرت بماند چنین خواهد کرد.

این در ذات اسلام و آخوندهای مروج آن نهفته است که با شمشیر در دیروز و با سلاح کشتار جمعی در امروز و یا ترور و کشتار مردم بی دفاع به موجودیت خود ادامه دهند.

دیروز محمد علیه ی خود شمشیر کشید و بعد قبایل یهود را گردن زد و پس از آن برای صدور اسلام به اقصی نقاط جهان البته کشور گشایی با تیغ شمشیر بوسیله جانشینانش انجام داد که تا امروز ادامه دارد.

جمهوری اسلامی ادامه همان اسلام غارت گر و خونریز است که طبق گفته خود مأموریت دارد جامعه را با کشتار و خونریزی به شرایط امام فرو رفته در چاه جمکران برساند تا ایشان از درون تعفن هزار و چهارصد ساله بیرون بیاید و آنچنان خون بریزد که دیگر جنبنده ای وجود نداشته باشد. آنوقت است عدالت برقرار می شود و عدالت این چنینی هم یعنی " علی با حوضش " است.

و جای بسی شگفتی است کسانی در ایران یکطرفه از آمریکا و جهان آزاد می خواهند با جمهوری اسلامی صلح بکنند.

آیا می دانند چنین صلحی به نفع جمهوری اسلامی تمام می شود تا از این طریق بدون مزاحمتی به اهداف خود که همانا رسیدن به سلاحهای اتمی است دست پیدا کند؟

اگر می دانید و آگاهانه چنین قدمی برای تثبیت جمهوری اسلامی بر می دارید، وای بر شما ها. هر چند تا امروز کارنامه ای خوبی در این باره ندارید.

شماها باید بپذیرید جهان آزاد هم منافعی دارد و نمی خواهد منافعی مورد تهدید جمهوری اسلامی واقع شود.

ما می توانیم فقط با صدای بلند به گوش آنها برسانیم که جنگ بد است و بهتر است از تحریم هایی که شاهرگ جمهوری اسلامی را مسدود می کند، اعمال کنند و در این شرایط تنگ گرفتن جمهوری

اسلامی در کنار یکدیگر قرار بگیریم و با حرکت مردمی در سراسر ایران، جمهوری اسلامی را از قدرت به زیر بکشیم تا از این طریق هم جلوی جنگ آینده را بگیریم و هم سبب ساز برداشته شدن تحریم از سر ایران گردیم و سپس ایران را وارد خانواده جهانی کنیم.

این عمل را امروز می توان با تشکیل کمیته هایی چون علیه غنی سازی اورانیوم، علیه حمایت از تروریسم، علیه خرابکاری در عراق و افغانستان، علیه مداخله و کار شکنی در صلح خاورمیانه و علیه ده ها عملکرد مخرب جمهوری اسلامی تشکیل داد.

نه اینکه چون همشیه مثل نیروهای یک بار مصرف " ضد امپریالیستی " پابرهنه در خیابانها سرازیر شویم و علیه آمریکا شعار صلح بدهیم در حالی که جنگ افروز در خانه ما است و اوست که جنگ را به خانه ما می کشاند.

باور بفرمایید در این باره احتیاج نیست شماها کمیته صلح تشکیل دهید بلکه از دیرباز یعنی در غوغای جنگ سرد این کمیته بوسیله " تنها سوسیالیسم موجود " و احزاب برادر، علیه همین آمریکای

جهانخوار و جهان آزاد تشکیل شده است و امت رفیق برادران هم در هر جنگی، آنجا که پای آمریکا و جهان آزاد در میان باشد، خیابانها را چون مور و ملخ سپاه خواهند کرد و عربده ها خواهند کشید و کف ها از دهان بیرون خواهند داد.

اما وقتیکه روسیه در چین خون می ریزد و تروریستهای ریز و درشت، به همت همین کشورهای

ایدئولوژیکِ باقی مانده، جان مردم بی گناه را در عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین و اسرائیل می گیرند و نا امنی را حاکم می کنند، همین به اصطلاح صلح طلبان نه اینکه تظاهرات نمی کنند و این عمل جنایتکارانه را محکوم نمی کنند بلکه در کمال شگفتی و بی خردی از آنها دلجویی می کنند و اعمال جنایتکارانه ی آنها را به حساب مقاومت مصادره می کنند.

با این توضیحات می توان نتیجه گرفت که اگر چنین کمیته ای، یکطرفه از جهان آزاد بخواهد با جمهوری اسلامی صلح کند، فقط می تواند در خدمت جمهوری اسلامی قرار بگیرد و بقایش را بیمه کند. این را هم بگویم که مردم ایران تا امروز ثابت کرده اند که از خشونت و کشتار و جنگ بی زار هستند و همواره مشتاق این بودند و هستند که در کمال آرامش و صلح زندگی کنند. اما همانگونه در 29 سال حکومت اسلامی، همگان شاهد بودیم، این امر محال است. زیرا تا وقتی که آخوندها با حربه دین اسلام حکومت می کنند، مردم ایران، هیچ زمان رنگ و بوی صلح را نخواهند دید و حس نخواهند کرد. زیرا اینها آمده اند تا باکشتار و نا امنی در منطقه و جهان، ناجی فرو رفته در چاه جمکران را بیرون بکشند تا بکشند هر آنکه می جنبد.

راه حل:

همانگونه که در مقالات قبلی و حتی در این مقاله اشاره کردم امروز خطر جنگ و ویرانی و تجزیه کشور را فقط می توان با همکاری عاجل همه نیروهایی که دل در گرو ایران دارند و حاضر هستند در این شرایط مخاطره آمیز، فقط برای نجات ایران و مردم، از منافع حقیق گروهی کوتاه بیایند، انجام داد که شاه بیت این اتحاد، برداشتن جمهوری اسلامی باشد نه مماشانات با آن.

احمد پناهنده

کلن: 28.11.2007

apanahan@t-online.de

apanahan@yahoo.de

راه حل سیاسی مسئله مذهب / داریوش همایون

20 تیر 1387 □

داریوش همایون

اگر ما از خود اسلام و به ویژه از تاریخ اسلام و کشورهای اسلامی عناصر لازم را برای عرفیگرایی در جامعه ای با یک اکثریت مسلمانان بدر آوریم هیچ ضرورتی به راندن آن مسلمانان به زیر عباي آخوند ها به نام دفاع از مذهب نخواهیم داشت

جستاری طولانی درباره مشکل و جایگاه اسلام در جامعه ایرانی که هر بار به گوشه های تازه ای از این تصویر پیچیده کشانده شد بازتاب هائی داشت که نشان می دهد هنوز نیاز به روشنگری هائی هست. اکنون اگر مسئله به پرسش های بنیادی آن تجزیه شود پاره ای سوء تفاهم ها برطرف خواهد شد:

* مشکل ما چیست، اسلام است یا سیاستی که به درجات گوناگون در هزار و چند صد ساله گذشته زیر سایه اسلام افتاده است؟ پاسخ این است که اسلام بیش از هر دین دیگری با قهر و غلبه - عنصر سیاسی در گسترده ترین معنی آن - گسترش یافت، چنانکه پیروزی های نظامی آن را بزرگ ترین دلیل حقانیتش شمردند؛ و در همه این هزار و چند صد سال به نیروی سیاست، با انحصار قدرت سیاسی و به ویژه انحصار اندیشه، برتری خود را حفظ کرده است. از همان آغاز می شد گفت که خود اسلام یک چیز است و قدرت سیاسی آن که راه را بر اندیشه و گفتار می بندد چیز دیگر. مشکل ما سیاست زیر سایه اسلام است و راه حل ما نیز از سیاست می گذرد. حتی باز کردن در های اندیشه نیز به عامل سیاسی وابسته است. در هفته های گذشته در این ستون نمونه های بسیار از تاثیر عامل سیاست بر اسلام در اندیشه و عمل آورده شده است. بیش از همه خود اسلامیان با اسلام هر چه خواسته اند

کرده اند و می کنند. ما لازم نیست نگران سازگار کردن اسلام با اوضاع و احوال امروزی باشیم.
* واپسماندگی ایران به علت مذهبی بودن مردم است یا غیر دمکراتیک بودن فرهنگ و نظام سیاسی؟
اگر مردم ایران با همین روحيات، با همین ضعف سياسي و کاستی های اخلاقی، مسیحی یا زرتشتی یا بی دین بشوند (به فرض اینکه عملی باشد و به نسل ها و سده ها نکشد) دیگر مشکلی نخواهد بود؟
با آنکه در آموزش های مسیح عناصر مدرن، از جمله عرفیگرایی، برجسته است دمکراسی و عرفیگرایی در اروپای مسیحی پس از مبارزات دراز و تحولات بسیار در زمینه های گوناگون برقرار شد و سنت حقوقی رم در آن فرایند نقشی بیش از عناصر مدرن مسیحیت داشت. کلیسا سخنان مسیح را صدها سال نادیده گرفت ولی نخبهان حقوق رم در آن سده های آشفتگی ماند. (نادیده گرفته شدن های گاهگاهی و موضوعی، از اسباب مهم دوام آوردن دین ها بوده است).

جامعه ایرانی را نه می توان از اسلام، اسلامی که برای هر گروه معنی خود را دارد، روی گرداند و نه ضرورتی بدان هست. بجای تغییر دین می باید نگرش دینی را عوض کرد. در هر زمان و جامعه به جایگاه دین در اجتماع، به گونه ای دیگر نگریسته اند. هم امروز ما نگرش های متفاوتی در کشورهای با اکثریت مسلمان می بینیم. تونس را با عربستان سعودی نمی توان مقایسه کرد.

* برنامه سیاسی ما آیا می باید دین ستیزی و ریشه کنی اسلام باشد یا برقراری یک نظام عرفیگرا که در آزاد منشی لیبرال خود دولت و دین را از مداخله در یکدیگر باز می دارد؛ هم احترام باور های دینی را نگه می دارد، هم احترام حق اندیشه و گفتار آزاد را. اگر برای برقراری یک نظام عرفیگرا می کوشیم آیا می باید به مذهب بتازیم و کار مان را از مداخله در باور های مردم آغاز کنیم یا به عنوان نیرو های سیاسی در پی پاسخ سیاسی به مسئله سیاسی کشور خود باشیم؟ نظام عرفیگرا مشکلی با دین ندارد و ضدیت با دین به نام آزادی، هم از نظر اصولی نادرست است زیرا بیرون از قلمرو حکومت است و هم از نظر سیاسی، زیرا مردمان بسیاری را رویاروی نیرو های آزادی و ترقی قرار می دهد.
* * *

در کشوری که همه اقتدار حکومتی پشت سر یک برنامه گسترده رواج خرافات و فرهنگ زدائی گذاشته شده است و اسلام آخوندی را همچون سنگ آسیائی بر گردن جامعه می اندازند دین و نقش آن در جامعه ناگزیر بالا ترین جا را در گفتمان سیاسی پیدا می کند. از یک سو اندیشه مندان مسلمان و اسلامی هر دو - چه آنها که از جزم مذهبی بیرون می زنند و چه آنها که در همان حلقه تنگ چاره ای می جویند - برای نجات جامعه و نجات مذهب، با مثال آوردن از کتاب و سنت و تاریخ در پی سازگار کردن دین با جهان دگرگون شونده هستند. از سوی دیگر گروه های روز افزونی در خشم و خروش خود به ستیز با اسلام برخاسته اند. و با مثال آوردن از کتاب و سنت و تاریخ، رهائی ملی را در رها شدن از اسلام می بینند.

رهیافت approach نخستین که پژوهشگرانه است، این سودمندی را دارد که در های یک بحث جدی را که در هیچ جا متوقف نخواهد شد درباره اسلام می گنجد. اسلام با همه حضور سنگینش در جامعه، حتی در دهه های نوسازندگی رژیم پادشاهی بیرون از چنان بحثی نگه داشته شد. نتیجه آن بود که آخوند ها سخنان هزار ساله را تکرار کردند و اندیشه مندانی انقلابی که در پی مدرن کردن مذهب برآمدند و از پشتیبانی رسمی نیز بی بهره نبودند یک اسلام ایدئولوژیک و توتالیتر باب روز را به توده ای که هرگز ندانست چه می خواهد و با چه مخالف است عرضه داشتند. اندیشه مندان دیگری در خدمت حکومت، در خدمت هر حکومت، اسلام را به عنوان هویت به رژیمی که کورکورانه به هر وسیله ای برای مشروعیت دست می انداخت و اسلام را هر چه به دلش نزدیک تر می یافت عرضه داشتند. امروز اندیشه مندان مسلمانی که هر چه آزاداندیش تر می شوند، یاران گرایش لیبرال و عرفیگرا در جامعه ایرانی به شمار می آیند.

رهیافت دیگر که ساختار شکنانه است اگر از روحیه و زبانی که نسخه بدل آخوند هاست پاک شود، و یک زیاده روی را به جنگ زیاده روی دیگر نفرستد، و به ویژه به دام آریا پرستی و برتری نژادی، و پارسی در جنگ با عربی نیفتد می تواند به سهم خود به شکل گرفتن جامعه ای چند دست تر از نظر باور های دینی کمک کند. این گونه که هست سخنگویان اسلام ستیز بیشتر توانسته اند توده مذهبی را برمانند و دست آخوند ها را نیرومند تر سازند.

یک رهیافت سیاسی نیز هست که نه گفتمان مدرنیته را با وارد کردن عناصر مذهبی گل آلود می کند و نه توده مذهبی را از نو اندیشان می ترساند. ما می توانیم اسلام را چنانکه در عمل بوده است، اسلام "واقعا موجود" را از همان نخستین روز های مکه و مدینه تا گستره جغرافیائی و تاریخی کنونی آن، بگیریم و به آنچه به سود ایران و اسلام هر دوست برسیم. اگر به نقش مصلحت در اسلام، به سیاسی بودن آن "که با شریعت یکی است" و به جایگاه مهم عرف در کنار شریعت بنگریم عناصر لازم را برای عرفیگرا کردن یک جامعه با اکثریت مسلمان در دست خواهیم داشت. آنچه می ماند دگرگون کردن توازن نیرو ها در جامعه یعنی شرایط سیاسی است که مانند هر رهیافت دیگر نیاز به کارزاری همه سویه با این رژیم خواهد داشت. (آخوند ها خود متوجه شده اند که یکی بودن شریعت با سیاست شمشیری دو

دم است؛ سیاست آنها شریعت را سراسر با پیامد های ترسناک برای آینده مذهب در ایران گرفته است).

اگر ما از خود اسلام و به ویژه از تاریخ اسلام و کشورهای اسلامی عناصر لازم را برای عرفیگرایی در جامعه ای با یک اکثریت مسلمانان بدر آوریم هیچ ضرورتی به راندن آن مسلمانان به زیر عباى آخوند ها به نام دفاع از مذهب نخواهیم داشت. در جامعه لیبرال عرفیگرایی که حکومت حتی حق ندارد از مردم مذهب شان را بپرسد نقش حکومت دفاع از آزادی اندیشه و گفتار و امنیت و احترام افراد است. در چنان جامعه ای مذاهب به جای قانونگزاری به تقویت ارزش های اخلاقی می پردازند. تقدس از امر اجتماعی بیرون می رود و باید و نباید ها را جامه حرام و حلال مذهبی نمی پوشانند. رای اکثریت جای فتوا های متناقض فقیهان را می گیرد. مردمان نیز آزادند هر چه می خواهند ببوشند و به خشنودی دل شان عزاداری کنند و زیارت بروند و به نیازمندان، و نه آخوند ها، دهش (انفاق) کنند. خرافات، خواهد بود ولی هر چه مردم بیشتر بدانند و کمتر درمانده باشند دامنه اش تنگ تر خواهد گردید.

آنچه اندیشه مندان مسلمان برای متقاعد کردن مذهبیان و کاستن از مقاومت در برابر شیوه های عمل و اندیشه مدرن می کنند بسیار با ارزش است. ولی کامیابی نهائی آنان هنگامی است که زور از پشت مذهب برداشته شود. آنگاه همه تعبیرات گوناگون از مذهب در یک ردیف خواهند بود، گشاده بر کارکرد ذهن نقاد.